

تحصیل کرده و تربیت شده دختران تحصیل کرده موجود است توضیح این مطلب را بفهم خود قارئین محترم بر گذار می‌کنم. این است معتقدات کنونی من در باره ازدواج جوانان ایرانی و البته صاحب این عقاید که هر روز و هر ساعت با مخالفین خود در محیطی که هو و تکفیراً کاملاً حکمفرماست کشمکش نموده و ابداً هراسی ندارد باک ندارد که امضای او را در پای معتقدات منسوب بحقایقش درج کنید.

تهران—ساسان کی آرش گیلانی

## قسمت اجتماعی

### زن و زناشویی<sup>(۱)</sup>

مسئله زن مسئله حیات بشریت و تا بشریت زنده است این مسئله نیز زنده خواهد ماند. زن، شیرازه کتاب آفرینش است. این چند سطر که من مینویسم برای حل کردن این مسئله نیست بلکه نگاهبست بسوی جهان زن و خلاصه ایست از فهرست همان کتاب آفرینش که اولش زن و آخرش هم زنست.

زن هر قدر هم از حیث ساختمان بدنی و تشکلات عضوی و ضعف و شدت قوای دماغی و احساسات قلبی و غیره فرق کلی با مرد داشته باشد از

زن  
در پیشگاه  
آفرینش

حیث استعداد فطری و لیاقت ذاتی فرقی ندارد. این فرق اجتماعی که ما امروز میان ایندو جنس مشاهده میکنیم نتیجه تشکیلات اجتماعی است که بتدریج آنرا حاصل کرده و بدین درجه رسانیده

(۱) بجهت نداشتن جا مجبور شدیم که ازین مقاله سه فصل را پس نگاه داریم و آنها اینست: زن و زناشویی عموماً — زن و زناشویی در ایران — نظریات و نتایج افکار ما در باره زناشویی ایرانیان.

است. نظری بتاریخ ابتدائی بشر این ادعا را ثابت میکند زیرا می‌بینیم که در ادوار نخستین زندگی، زن با مرد در کل امور شرکت داشته و از هیچ وجه پائین‌تر و کمتر از او نبوده در بسیاری از کارهای سخت و حتی در جنگها نیز با او همدوش و همپا بوده است و فقط در بعضی مواقع بر حسب وظایف و تکالیف فطری و اختصاصی خود نمیتوانسته است قدم بقدم با مرد راه برود و او را در همه امور زندگی عملاً همراهی کند، وضع زندگی مرد و زن در بعضی از قبایل وحشی امروزی و همچنین در میان ایلات ایران نمونه‌ای از همان زندگی ساده ابتدائی بشر بوده و مقام زنها در میان آن هیئتهای اجتماعی ابتدائی نشان میدهد. استعداد و موفقیت زنهای ممالک متمدنی درین قرنهای اخیر در کسب علوم و فنون و صنایع و در انجام دادن مشاغل مهم و بزرگ سیاسی و کشوری مانند وکالت در پارلمان، سفارت، و ریاست در اغلب امور اداری و اقتصادی و غیره و حتی در کلرهای لشکری مانند دو نفر از زنان روسی که بتازگی برتبه سرداری در قشون سرخ روس رسیده اند نیز این مسئله را ثابت میکند.

ولی باوجود این، نباید تمام کلرهایرا که از دست مرد بر می‌آید از زن خواست و من هرگز آرزو نمیکنم که زن در همه امور جانشین مرد شود و اخلاق و تربیت مرد کسب نماید زیرا زن برای ایفای وظایف مقدستر و عالیتر آفریده شده و تربیت و اخلاق او نیز باید موافق آن وظایف بعمل آید! بعبارت ساده زن باید زن بماند!

مهمترین این وظایف که طبیعت ایفای آنها را بعهده زن واگذار کرده است عبارت از وظیفه مقدس مادر شدن و تربیت

کردن اولاد و نگاه داشتن خانه در انتظام و آهنگ و تسلیت و تسکین آلام زندگی مرد است. در مقابل این وظایف مقدس است که باید برای او در هیئت اجتماعی مقام بلندی بدهیم و بحرمت و پرستش مخصوص شایسته‌اش دانیم. آری زنی را تاج آفرینش و روح جامعه باید شماریم.

برای ایفای این وظایف مقدس، خود طبیعت نیز بعضی امتیازها بدو بخشیده و پاره‌ای خصایص فطری را مانند لطافت روح، رقت قلب، جوشش عواطف، محبت بی‌پایان، دل‌بستگی بزیبائی و آرایش، حس رشک و کینه، جاذبه و دلربائی و قوهٔ نسخیر روح و قلب در نهاد او مکنون ساخته است.

اگر زن فقط با اجرای اینوظایف طبیعی خود موفق میشد، نهال خوشبختی در گلزار هیئت بشری برومند و بارور میگردید و نوع بشر از تاریکی شر و فساد رهائی یافته بمقام روحانیت و معنویت که مقصد غائی خلقت است عروج میکرد. ولی بدبختانه تاکنون بر خلاف آن تمر بخشیده است و این ناشی از بد فطرتی زن نیست بلکه سبب یگانه آن، قوانین موضوعهٔ بشر و تربیت اجتماعی زن میباشد. چنانکه ژان ژاک روسو میگفت که آدمی فطرتاً و طبیعتاً نیک سیرت و صالح آفریده شده و فقط قوانین بشر و شرایط زندگانی اجتماعی او را از شاهراه صلاح منحرف ساخته و براه شر و فساد انداخته است، من نیز میگویم که زن در فطرت، دارای روح عالی و قلب پاک و عواطف روحانی بوده است ولی شرایط زندگی اجتماعی و قوانین و عاداتیکه مردها وضع و معمول کرده‌اند او را از آن صفات عاری و از ایفای آن وظایف فرسخها دور ساخته و بدین حال انداخته است و او نیز با کمال مطاوعت این

حالا پذیرفته است چه زن مانند آب زلالیست که بهر ظرف ریخته شود شکل آنرا میگیرد و مانند نهالیست که بهر ترتیب آنرا پرورند همانطور میروید.

این ملاحظات من فقط در باره زنان شرق نیست بلکه زنان ممالک غرب را نیز شاملست زیرا زن در جامعه تمدن غرب نیز از ایفای وظایف مقدس خود دور انداخته شده است فقط با يك فرق و آن اینست که اگر این دوری او از وظایف مقدس طبیعی خویش صد فرسخ تخمین شود، دوری زنان شرق بخصوص زنان ایران را هزار فرسخ باید شمرد!

تمدن غرب با وجود ترقیهای بزرگ و درخشان خود در زمینه تربیت اجتماعی زن خیلی نواقص دارد و همین مسئله یکی از اسباب انحطاط نسل اروپا و بدبختی جامعه غرب خواهد شد و من هرگز آرزو نمیکنم که زنان ایران از هر حیث تقلید کور کورانه از زنان فرنگ کرده و حال آنها را پیدا کنند. چونکه در میان آنها فقط صدی سی ممکنست از نعمت اخلاق حسنه و سعادت نسبی و موفقیت در ایفای وظایف طبیعی خود برخوردار باشند و صدی هفتاد، يك زندگی جالب رقت و فقرت بسر میبرند چنانکه می بینیم کرورها زن مانند مردها و بلکه مانند حیوانات در فابریکها کار میکنند و در وجودهای آنان از احساسات رقیقه و عواطف لطیفه و از طراوت و لطافتیکه مخصوص زنست اثری پیدا نیست و برای ایفای وظایف مادری و تربیت اولاد در دل آنها ذوقی و هوسی باقی نمانده است و کرورها دخترها و زنهای دیگر در ادارهها و دواير دولتی و در مغازهها و تجارتخانهها در مقابل مواجب کمی روزی هشت ساعت کار میکنند و غالباً خود را

اسیر و تسلیم تقاضاها و نيات فاسد مردها میسازند. و حتی اغلب بدین سعادت هم نمیتوانند برسند و ماهها اینطرف و آنطرف میدوند و باز کاری پیدا نمیکند و هر وقت تجارتخانه‌ای اعلان میکند که زنی لازم دارد، چنانکه در ایام قحطی نان در ایران جلوی خبازخانه‌ها مرد و زن جمع میشدند در اینجا هم صدها زن در جلو در آن تجارتخانه برای معرفی کردن خود صف میکشند. و هزاران زن هم از دست فقر و سفالت و یا در نتیجه آزادی و بی لجامی و نقصان تربیت و در زیر نفوذ محیط اخلاقی، مجبور بفرود آمدن ناموس خود شده در شدت سرما و گرما و در دل تاریک شب در گوشه میخانه‌ها و در سر کوچه‌ها مانند گدایان دست تکدی و تعدی بعا برین دراز میکنند و یا مانند سگان محله و بازار ایران بیوی نانی ناسرحد معین خود از پی این و آن میدوند.

این یکی از آفت های تمدن غرب است که هر جا وارد شود با خود همراه خواهد برد و اگر آزادی و ترقی نسوان عبارت از این خواهد شد من اسارت را بدین آزادی ترجیح میدهم و زنان ایران را بحال اسارت امروزی خودشان تبریک میگویم پس در خصوص آزادی و اشتراك زن در امور زندگی، تمدن شرق هر قدر در تفریط باشد تمدن غرب هم هماغه قدر در افراط است. من برای زنان ایران يك ترقی و آزادی آرزو میکنم که با شرافت و حیثیت انسانی توأم باشد. در نظر من اگر زن در دایره وظایف طبیعی و اجتماعی خود تربیت شود و اگر تمدن با دادن يك تربیت صحیح و کامل بزن وسایلی فراهم آورد که او را از کار کردن در خارج خانه خود و در خارج امور خاننداری و وظایف اختصاصی خود مستغنی بسازد،

آنوقت بشریت میتواند روی راحت و سعادت بیند و لذت زندگی را بچشد و آن وقت زن میتواند، با قلب پر محبت خود، زخمهایی را که زندگی امروزی در پیکر روح ما حاصل میکند مرهم نهد و روح پژمرده و خسته شده ما را طراوت و توانائی بخشد چه او موجودیست که خاک وی با شبنم محبت سرشته شده و قلب وی با آتش محبت فروزان گشته است و محبت، خود منبع حیات، صبح امید و سرچشمه نسلی و قوت است.

از آنجا که زن و مرد محتاج همدیگر هستند و در وجود هیئت جامعه بمنزله پروبال مرغ میباشند، لذا نسبت یکدیگر هم پاره وظایفی دارند و چون موضوع صحبت ما زنست درینجا فقط از وظایف او سخن خواهیم راند. اگرچه وظایف طبیعی زن که در مبحث گذشته انها را قسمت بوظایف مادر شدن، تربیت اولاد و خانه داری کردیم، در حقیقت وظایفی هستند که موضوع انها باز مرد است ولی چون زن بر حسب خصایص فطری خود يك نفوذ و جاذبه بزرگ و غریبی در نفس مرد دارد لهذا حسن استعمال این نفوذ و جاذبه یکی از مهمترین فرایض زن را نسبت بمرد تشکیل میدهد. زن با نفوذ و جاذبه خود، میتواند مرد را بدرجه عالی انسانیت و شرافت برساند و یا بمرتبۀ حیوانیت پندازد، زن میتواند با الهامات روحی خود مرد را در عالم ملکوت سیر دهد و یا در پست ترین درجات اخلاق رذیله سر نگون سازد، زن میتواند با قوه محبت و عشق خود، قوای مرد را مضاعف نموده بتحمل هر گونه شدايد و مصایب توانا و بانجام دادن کارهای سخت و هولناك موفق سازد و یا او را در سرینجه مکر و حيله و شهوت و سرکشی

و کینه و حسد خود مقهور و زبون ساخته تمام قوای روحی و دماغی او را در هم شکند و بحال عروسک بیندازد زن میتواند از يك مرد ترسو و بی اراده و فرومایه يك انسان جسور و با عزم و با غیرت درست کند و یا عکس آن را بوجود بیاورد.

تاریخ زندگانی بشر خود نمونه بزرگیت از نفوذ زن در جریان امور زندگی و در جذر و مد بدبختی‌ها و خوشبختی‌های عالم. درینباب احتیاج بتاریخ گذشته هم نداریم. اگر حال هر يك خانواده را تدقیق کنیم می بینیم که در سعادت و رفاه آن و یا در سفلت و بدبختی آن، زن تا چه پایه نفوذ و مدخلیت دارد. اگر زن میتواند مرد را بکارهای زشت و به تبلی و دزدی و قتل و غارت و ادار و تشویق کند، همانطور هم میتواند او را بکسب اخلاق نیک، بکار کردن، بتکمیل نفس و بتحصول معاش از راه حلال و بقبول فداکاریهای بزرگ و حیرت بخش رهنمائی کند. تاریخ بشر پر است از وقایعی که زن در آنها این نفوذ متضاد خود را بمعرض خود نمائی گذارده است. از یکطرف می بینیم که در اغلب جنگها و خونریزی‌ها و جنایتها و قتلها و بدبختیها انگشت زن در کار بوده است. چه خانمانها که طمعه آتش رشک و کینه زن نگشته و چه مردان بزرگ که از دست بغض و جبه و خود پرستی زن، ناکام و نامراد با بدترین حالی در سینه خاک تیره نخود پیده اند چه قلبهای پاک که دستهای زن با خون آنها رنگین نگشته و چه قصرها و کاخهای بلند که در راه هوا و هوس زن با خاک یکسان گردیده است. و از طرف دیگر می بینیم که زن با اکسیر محبت و عواطف قلبی خود، سنگ را گوهر کرده و از ضعیفترین و زبونتین مردها، جهانگیران قوی پنجه و دلیران با شهامت

آفریده است. پیغمبر ان را مصدر وحی و شاعران را منبع الهام بوده است دل‌های مرده را زنده و روح‌های افسرده را بیدار کرده است. چه زخم‌های کارگر که با مرهم محبت خود آنها را بهبودی داده و چه دقیقه‌های تلخ و زهرناک که با نگاه‌های سحر آلود و نواز شهای روح‌پرور و کلمات شیرین خود در کام بشر مبدل به شیر و شکر نموده است. چه آتشی‌های خشم و قهر که با چند قطره اشک خود فرو نشانده و خاموش کرده و چه شراره‌های جهان‌سوز مقدس که با یک نگاه خود در کانون دل‌ها بر افروخته است. آری زن یک اعجوبه حیرت بخش است، یک جهان‌بست که چندین جهان در بر دارد و یک شعاع‌بست که به چندین رنگ تجزیه می‌شود. گاهی با یک نگاه، روح ما را صید و مسخر میکند و گاهی با یک اشاره صدها بیگناه را در خاک و خون می‌غلتاند، گاهی با الهام روح خود جهان ما را سرچشمه آسایش مینماید و گاهی با اغوای حس کینه و رشک، گلزار سعادت ما را مبدل بدریای خون می‌سازد. گاهی در رخسارش آب و رنگ علویت و روحانیت جلوه گراست و گاهی از لبانش بوی خون می‌آید و از چشمانش تیرهای فتنه می‌بارد!... گاهی دلش صافتر از آینه شب‌نم است و گاهی تیره‌تر از خال هندوست. گاهی سوختن چندین کاشانه‌ها، بر باد رفتن جلالها و عزتها و ویران شدن خانمانها و بلب رسیدن جانها، آتش حرص و کینه‌اش را خاموش نسیند و گاهی مشاهده یک بچه گرسنه، و نضرع یکمرد بیمار و زخمی دل او را پر خون و ماتم موم و دیدگان او را اشکبار میکند و روح او را بلرزه می‌اندازد.

آیا این حال‌های متضاد و این رنگ‌های گوناگون و این



قوذهای مثبت و منفی، لازمه فطرت و ودیعه طبیعت اوست؟ در نظر من اینطور نیست. این حال نتیجه تربیت اجتماعی اوست، این حال زاده اخلاق امروزی و برانگیخته آن اوضاعیست که نامش را تمدن گذاشته‌ایم.

پس اگر میخواهیم زن با آن خصایکه طبیعت در نهاد او گذارده پرورش یابد و از قوذهای منفی آزاد مانده با الهامات معنوی و عواطف پاک قلبی خود جهان ما را گلشن جاویدان سازد باید او را در دایره وظایف او تربیت کنیم زیرا «تربیت زن بهترین ضامن نیکیبختی نوع بشر و نخستین وظیفه هر هیئت اجتماعیست». من بدین مناسبت زنی مخاطب ساخته میگویم:

تو، ای مخزن اسرار خلقت؛ تو اگر موافق قانون طبیعت به ایفای وظایف فطری خود قیام مینمودی تا چه اندازه نوع بشر از تورات نیکیبختی و تعالی برخوردار میشد.

تو! ای اعجوبه طبیعت! اگر تو، قوذهای معنوی خود را در راه تسکین آلام بشر و در هدایت مردها بشاهراه صلاح و محبت و درستکاری صرف میکردی چقدر زمین ما نمونه بهشت برین میگشت تو! ای جلوه گاه عشق! اگر تو قلب خود را که مظهر عواطف پاک بوده است بی آرایش نگاه داشته و با آن عواطف، قلبهای سخت و سنگ شده مردها را نرم نموده و پرورش میدادی، روح بشریت تا چه پایه خندان و شاد کام میزیست.

تو! ای سحر حلال، اگر تو، با علو روح و متانت اخلاقی و قوذهای خدائی خود، زمام عقول مردها را بدست گرفته و با چراغ محبت خود آنانرا براه صلح و مسالمت هدایت کرده بترک ظلم جنگ و امیداشتی، بشریت تا چه اندازه خوشبخت، شیرینکام

و نزدیک به کمال مطلق میشد.

آری آنوقت تو خدای روی زمین میگشتی و موجودات دیگر

را پرستنده خود میساختی!

یکی از عالیتین و سخت ترین وظایف اجتماعی

زن، وظیفه ماد شدن یعنی خدمت به تکثیر

نسل است.

وظایف  
اجتماعی  
زن

اگر همه وظایف و شئون زنها کنار بگذاریم و فقط اینرا

در نظر بگیریم که زن در تولید بچه دچار چه زحمتهای و دردهای

و سختیها میشود و با چه متانت و تحمل تاب آنها را میآورد و چقدر

وجود خود را هدف خطرهای و رنجهای و محرومیتها مینماید و پس

از زائیدن بچه، چه محبت سرشار، چه خود کشیها و بیخوابیها

و بیتابیها و دلسوزیها در پروردن و بزرگ کردن او از خود

بروز میدهد، همین ملاحظه کافی خواهد بود که ما او را شایسته

احترام و پرستش بدانیم و محبت او را از فرایض مقدس خود بشماریم.

راستی اگر مردها موظف پروردن و بزرگ کردن بچهها

میشدند نمیدانم حال بشر بکجا میرسد و چه چیزی جای محبت

مادری را میگرفت. اگر حال اطفالی را که از آغوش محبت مادر

خود محروم و دور مانده و در دست دیگران تربیت یافته اند تدقیق

و با حال اطفالی که در آغوش مادر خود بزرگ شده اند مقایسه

کنیم فرق حال آنها و اهمیت محبت و تربیت مادری را میتوانیم درک

نمائیم. این فرق مخصوصاً در ممالک شرق که وسایل تعلیم و تربیت

و تشکیلات عمومی برای حفظ و تربیت بچههای یتیم و بی مادر

موجود نیست بیشتر محسوس میشود.

تمدن غرب و تمدن شرق در خصوص تکثیر نسل هر دو

نواقص دارند. یکی در افراط و دیگری در تفریطست چنانکه در ممالک مشرق زمین زنهای شوهر کرده صاحب اولاد شدن را یکی از فرائض دینی و شرایط نجابت و شرافت و ناموس خود می‌شمارند و اصلاً زن شدن و مادر نشدن را تصور نمیتوانند کنند ولی از آنجا که بدبختانه درین ممالک، زنهای بقواعد فن ولادت و حفظ صحت زن و مادر و بتربیت اطفال آشنا نیستند و اداره‌ها و پرستار خاناهائیکه این کارها را بعهده گیرند و معاونتی درینباب بعمل می‌آورند وجود ندارد لهذا تلفات زنهای تازه مادر شده و نوزادها و حتی اطفال بزرگ درین ممالک بیشتر از ممالک اروپاست و تقریباً ازینرو صدی بیست تا سی از اطفال زنده نمی‌مانند و آنها هم که زنده می‌مانند همه لا غرو علیل و زبون وی اراده بزرگ شده بار سنگینی بردوش خانواده و مملکت می‌گردند. ولی در اروپا کار بر عکس است درین ممالک زنهای بخوبی بقواعد و شرایط مادر شدن و مادری کردن آشنا هستند و بقدر کفایت قابله‌ها و اطبای حاذق در فن ولادت موجود و اداره‌های حمایت اطفال و معاونت مادرها نیز فراوان است ولی از طرف دیگر اکثریت زنهای برای بچه زائیدن ذوق و هوس ندارند و بعضیها نیز خود را مجبور بصرف نظر کردن ازین وظیفه می‌بینند! این وضع در ممالک فرنگ چندین علت دارد اولاً مردها و زنهای آزادی کامل و وسایل کافی در نسکین قوای حیوانی خود دارند و کمتر و یا دیر تر بفکر زناشوئی و تشکیل خانواده می‌افتند و اساساً بچه را مانع آزادی و هوسرانی خود می‌دانند. ثانیاً گرانی وسایط زندگی و سختی رفع احتیاجات مادی و نداشتن وسایل کافی برای اعاشه، خانواده‌ها را مجبور میکند که از تولید اولاد خود داری کنند و ازینرو بسیار خانواده‌ها

هست که پس از سه سال هنوز بچه‌ای ندارند. زیرا از عهده مخارج تربیت آن نمیتوانند بر آیند و اینحال بهتر از بار آوردن اولاد کثیریست که همه برهنه و گرسنه و بی تربیت و آواره بماتند. و از تأثیر همین حالت که درین ممالک بسگ بیشتر اهمیت داده و تقریباً هر خانواده بخصوص انتهائیکه اولاد ندارند يك يا دو سگ نگاه داشته و بقدر اولاد حقیقی آنها را دوست میدارند و از آنها پرستاری میکنند! و با اینکه حکومت مالیات گزاف ازینها میگیرد، باز از نگاه داشتن آنها صرف نظر نمیکند و در حین ناخوش شدن بطیبهای متخصص رجوع و در مریضخانه‌ها و ولادتخانه‌های مخصوص بسگ نداوی مینمایند و در حین حاجت پانسیونهای مخصوص می‌سپارند و چنانکه روزی یکی از دوستان با ذوق میگفت، ایکاش حکومت ایران رعایای خود را بقدر این سگها مواظبت و حمایت میکرد و ایکاش صاحبان اولاد فرزندان خود را باندازه این سگها تربیت مینمودند. و در حقیقت این سگها نیز که هیچ قابل مقایسه با سگهای وحشی ایران نیستند، با وفاداری و حشمتی و هوش خود و با استعدادیکه در محافظت خانه‌ها و در گرفتن دزدها و نجات دادن زخمیها و غیره نشان میدهند سزاوار چنین پرستاری و محبت میباشند. ثالثاً چون در افراد ملت بخصوص در طبقات متنوره اعتقادی بقوانین مذهبی باقی نمانده و وظیفه مادر شدن را يك فریضه دینی نمیدانند لهذا ترك آنها هم يك گناه نمیشمارند. رابعاً رفتن ملیونها زن و دختر بغایریکها و اداره‌ها برای کسب قوت لایموت، حس مادری و عشق بچه پروری را در دلهای آنان کشته است و اساساً زندگی این زمره بدبختها برای مادر شدن و مادری کردن هم اجازه نمیدهد. زیرا

هر وقت صاحب اولاد شدند دیگر پی کار نمیتواند بروند و آنوقت سفالت و گرسنگی در چخانه آنها را میکوبد و پس از فشردن در چنگال ذلت و ناخوشی، آنها را بدیار مرگ میفرستد. بدین ملاحظات در ممالک فرنگ اکثریت زنها نمیخواهند و نمیتواند صاحب اولاد بشوند و نتیجه تقریباً همان میشود که در ممالک شرق است یعنی در اروپا تولدات نسبتاً کم و وفیات هم کمتر است و در شرق تولدات زیاد و وفیات هم زیاد میشود. پس چنانکه گفتیم تمدن غرب و شرق در افراط و تفریط هستند و باید يك حد اعتدالی پیدا کنند و آن جز به اصلاح حال و موقع زنان ممکن نیست.

در هر صورت مادر شدن یکی از وظایف اساسی زن است و تولید حس و ذوق برای این وظیفه و ایفای شرایط حفظ صحت زن و مادر و نوزاد امکان پذیر نیست مگر بوسیله يك تربیت صحیح و کامل که بدختران باید داده شود پس کسانی که دختران خود را تربیت نمیکنند تنها در حق آنها ظلم نمیکنند بلکه در حق يك نسل ظلم روا میدارند زیرا آن دختران اولاد خود را بی تربیت خواهند گذاشت و آنها نیز اولاد خود را و بدینقرار تمام نسل بی تربیت خواهد ماند.

وظیفه دوم اجتماعی زن، تربیت اولاد است. باید دانست که مادر شدن وظیفه است اما هنر نیست ولی مادری کردن هم وظیفه است و هم هنر است. حصه زن در تربیت اولاد بیشتر از مرد است چونکه اساس تربیت بچه همانست که از روز نخستین ولادت از مادر خود اخذ میکند و مخصوصاً در دوره ابتدائی و شیر خوارگی بچه که زمان نمو قوا و آغاز بیدار شدن حواس بچه

است پدر بهیچوجه قووذ و وظیفه ای ندارد و این دوره بشهائی سپیده دست تربیت مادر است.

در حقیقت بچه ای که از پرتو چشمهای محبت بار مادر و از نوازش دستها و از آغوش گرم وی محروم و دور افتاده باشد شایسته ترین موجودات بترحم خواهد بود زیرا سینه مادر، نرمترین خوابگاه و لطیفترین آرامگاه بچه است.

پس چون در دوره شیر خوارگی و آغاز حرفزدن و راه رفتن و تشخیص اشیاء و اشخاص، منبع تعلیم و تربیت بچه فقط مادر است و از آنجا که درین دوره هر چه بچه یاد داده شود مانند نبشته های سنگ در نهاد او نقش می بندد و تا روز مرگ در اعمال و افکار و اخلاق او ظاهر میشود لهذا میتوان گفت که خوشبختی و بدبختی، کامل شدن و ناقص ماندن قوا و حواس بچه و ملکه شدن حسیات و اخلاق خوب و یا بد در وجود او بسته بتعلیم و تربیتی است که از مادر خود میگیرد.

آری مادر مانند آن کوزه گر که گلرا هر شکل بخواهد میدهد، بچه خودرا در هر شکل بخواهد پرورش میتواند دهد و مطابق تصور خود بزرگ کند.

بچه نوزاد وقتیکه قدم بعالم ما میگذارد پاره ای استعدادها و خصلت های نژادی و اجدادی همراه میآورد ولی اینها همه در حال خواب و بیرنگی است یعنی مانند نقشه ها و تصوراتیکه در ذمذماغ يك تفاس و یا يك شاعر موج میزند، شکل خارجی پیدا نکرده است همینطور است قوا و حواس او چنانکه مثلاً گوش دارد و میشوند ولی هنوز تفریق نمیکند. چشم دارد ولی هنوز تشخیص نمیدهد و قلب دارد ولی هنوز تمیز نمیدهد. ازینجهت بچه نوزاد

هر چه جلو قوا و حواسش بگذارند مانند آینه صاف آنرا قبول میکند و یا مانند شیشهٔ همسایع عکاسی که هر چه از دور بین عکاسی که درینجا مادر است، بروی آن منعکس شود فوری آنرا می‌رباید و نگاه میدارد و ازینرو بچه نوزاد سر تا پا تقلید است و تکرر تقلید تولید عادت میکند و تکرر عادت تولید ملکه مینماید و از اجتماع ملکات، طبیعت و اخلاق حاصل میگردد. پس بوسیلهٔ این تقلید است که بیک سرعت برقی، قوا و حواس او تکامل کرده، شناختن پدر و مادر و سایر مردم، تشخیص اشیاء و حرفزدن و راه رفتن و غذا خوردن و خندیدن و گریه کردن و تمیز دادن میان محبت و نفرت را یاد میگیرد. این تعلیمات ابتدائی که جز انعکاس حالات و اشیاء خارجی در لوح قلب و دماغ او نتیجهٔ چیز دیگر نیست، همه بوسیلهٔ مادر و در آغوش مادر بعمل می‌آید و بدین سبب مادر مری یگانه و تهیه کنندهٔ مقدرات بچه و بلکه خالق اوست.

آری «آغوش مادر نخستین دبستان نوزاد است» و آنچه را بچه درین دبستان یاد میگیرد با شیر اندرون شده و با جان بدر خواهد شد و ازینجاست که گفته اند خوشبختی و بدبختی بچه در دست مادر اوست.

آیا این ملاحظات، اهمیت وظایف مادر را ثابت نمیکند؟ و آیا بدون یک تربیت صحیح و کامل، زن میتواند از عهدهٔ این وظایف بدر آید و این بار مسئولیت را که بدبختی و خوشبختی یکنفس و بلکه یکخانواده آویخته از آنست، بر منزل برساند؟ بی شبهه نمیتواند. پس غفلت کردن در تربیت زن جنایت بزرگ است بنوع انسانی و خیانتی است در حق اولاد و نژاد آینده و بر

عکس، چنانکه گفتیم «تربیت زن بهترین ضامن سعادت بشر و نخستین وظیفه هر هیئت اجتماعیست».

وظیفه سیم زن، خانه داری است. از آنجا که خانه آشیانه محبت و یگانگی و انس است باید طوری اداره و مرتب شود که بمنزله پناهگاهی گردد از دست زحمات و مشقات خارجی که هر روز بما حمله میکند و نگاهداشتن خانه درینحال سپرده دست زن است چه او آمر مطلق و فرمانروای خانه است، او میتواند خانه را منبع فیض و آسایش و گلشن شادی و خوشحالی سازد برای ایفای این وظیفه، زن باید بقواعد انضام، قناعت، نظافت، و صحت آشنا باشد چونکه با رعایت این شرایط اولاً جلو بسیاری از اسرافها و خرجها را میتواند بگیرد و ثانیاً اسباب فرح و شادی و خوشی و خرمی را فراهم میکند ولی شناختن و عمل کردن این شرایط هم برای روشن کردن چراغ خوشبختی و خوشحالی در خانه کافی نیست بلکه زن باید با اخلاق و آداب خود و با موقع شناسی، دلنوازی، مهرورزی، صحبت‌های نمکین، تسلیت‌های شیرین، نصیحت‌های دلنشین، رأی‌های سلیم، دلداری‌های صمیمی، غمخواری‌های حقیقی و چندین حالات دیگر روحی و قلبی که نتیجه اخلاق نیک، احساسات پاک و محبت صمیمی است، خانه را نمونه بهشت سازد و طوری با لطافت روحانی و جاذبه معنوی آراسته کند که مرد پس از تمام کردن کارهای روزانه و پس از خسته شدن از اشتغالات یومی و تکدرات و اتفاقات ناگوار و زحمات بیشمار، مانند مرغ دور افتاده از آشیان و یا مانند مادر جدا گشته از فرزند، با یک اشتیاق تمام و با یک امید نسلی و خوشحالی روی بخانه گذارد و آنجا را پناهگاه و قلعه نا قابل



تسخیر و قصر فرح انگیز شاهانه پیابد.

مرد اغلب اوقات، غمگین و پراندیشه و باسختیهای روزگار دست بگریبان است زیرا در محیط خارج از خانه بسر میرد، هر روز هزاران ناگواریها می‌بیند و میشوند گاهی با مردم نااهل و نا- تراشیده طرف میشود و گاهی اخبار بد قلبش را زخم‌دار، روحش را خفه و وجدانشرا معذب میکند و اکثر اوقات با یکچنین حال پزمرده، با فکری، پریشان، دماغی خسته، دلی تنگ‌شده و روحی افسرده رو بخانه میگذارد. اما زن آینه دل خود را همان- طور که خدا آفریده صاف نگاه میدارد تا با آن، قلب مرد را روشنی و تسلی بخشد و راحت و آسایش دهد و از رنج و درد به- رهاند.

زن باید اخلاق و آرزوها، افکار و خیالات، نقشه‌ها و تصورات و احتیاجات روحی مرد را حس و درک کند و برای انجام دادن و بر آوردن آنها بکوشد بی آنکه اشاره‌ای از مرد شود. زن باید تصور کند که مرد، مانند مرغی که از دست صیاد خلاص شده باشد رو بخانه گذاشته است و یا مانند بچه‌ایست که از دست آزار و ایذای بچه‌های دیگر گریخته میخواهد خود را به آغوش مادر خود باندازد، و یا مانند تشنه‌ایست که از راه دور رسیده با لبهای خشکیده و نگاههای رقت انگیز خود طلب جرعه‌ آبی میکند و یا مانند مسافر است که از خستگی راه دور و حرارت آفتاب پتاب و ناتوان، افتان و خیزان از راه پیمودن درمانده و در آرزوی سایه درختی و بن دیواری به اینطرف و آنطرف بحسرت نگاه میاندازد.

زن باید خانه را هر قدر هم محقر باشد بقدر قوه با نظافت

و انتظام یاراید و بهشتی سازد و مانند فرشته‌ای مرد را استقبال کند در آغوش خود از آلام دنیا آزاد و از آسایش روحی برخوردار گرداند.

آری زن که یار غار و دلدار مرد است، باید آنقدر استعداد و ذکاوت و محبت داشته باشد و آنقدر دلربا و روحشناس گردد که گاهی با نقل کردن يك حکایت و زمانی با خواندن يك صفحه از يك كتاب و یا نشان دادن یکی از شاهکارهای قلمی و از صنایع دستی خود، و در موقعی با حرکت دادن مضراب و کشیدن گوش تار، و هنگامی با نواختن يك پرده موسیقی و یا خواندن يك ترانه روحنواز تارهای روح و قلب مرد را بحرکت آورده دنیا و ما فیها را فراموشش گرداند و در عالم افلاک سیرش دهد و در جهان استغراق از خود بیخودش سازد. من برای بشر گوارا تر ازین عشرتی، شیرینتر ازین ساعتی و روحپروتر ازین مسرتی نمیشناسم. آیا هیچ ذیحسی پیدا میشود که این سعادت را آرزو نکند و حسرت این نعمت جهاقمیترا نکشد؟ و آیا جز يك تربیت صحیح و کامل میتواند زنی بدین مقام علوی و جبروت برساند؟ و آیا محروم کردن زن ازین مقام و کشتن استعداد و روح او، کشتن بشریت و ویران کردن کاشانه سعادت او نیست؟

بلی اگر بر خلاف این رفتار شود و زن ازین خوان علویت نواله‌ای نچیند آنوقت باوجود لیاقت و استعداد و باوجود فرط علاقه و محبت نگهداشتن خانه در کمال انتظام، چون ازین جنبه معنوی و روحانی بی بهره مانده است و یا اهمیت و تأثیرات سحرآمیز آنرا درک نتوانسته کند لهذا خانه را برای خود و مرد، زندان

تاریک و مانمگده‌شم انگیز و کدورت‌خیز میسازد و با اخم و عبوسی و قهر و ترشروئی و سنگدلی و بد زبانی و خشم بیجا و تندخوئی آتشی روشن میکند که گل‌های محبت و الفت و نهال صمیمیت و مسرت را درهم میسوزاند. و بر جای آن خاکستر ندامت و تلخکامی و فقرت و یزاری مینشانند!... آنوقت اگر مرد یک تربیت کاملتر و منات قویتر و روح عالیتر نداشته باشد کار بزد و خورد و زجر و جنایت کشیده این زندگی بدتر از مرگ را خاتمه میدهد و اگر مرد کاملتر، نجیبتر و متین‌تر باشد راهی جز فرار از آن ظلمتکده ندیده در عین بدبختی و ناکامی یا ترك ابدی زن گفته و طلاق خواهد داد و یا خود را تسلیم آغوش مرگ کرده فریاد خواهد زد: «ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت!»

آیا این حال جگرسوز و دلخراش جز نتیجهٔ پشیمانی زن چیز دیگر است و آیا برای جلوگیری از آن راهی جز دادن یک تربیت صحیح و کامل بزنی پیداست. پس باز باید ایمان آورد که «تربیت زن بهترین ضامن سعادت بشر و نخستین وظیفهٔ هر هیئت اجتماعیست».

ح. کاظم زاده ایران‌شهر



وجه آبیونتهٔ سال سیم ایران‌شهر برای کسانی که آنرا تا دو ماه یعنی قبل از انتشار شمارهٔ اول سال بما برسانند یک لیبره است و پس از آن پنجمان خواهد شد.

## يك نمونه عبرت از معارف ایران و از معارف آلمان

مقدار مشترکین مجله ایران‌شهر در سال دوم بقرار ذیل بوده است

در آذربایجان	۴۰ نفر	در کرمان	۳۰ نفر
« استانبول	« ۱۲	« مشهد	« ۱۵
« اصفهان	« ۳۰	« مصر	« ۲۰
« بروجرد	« ۱۰	« ملایر	« ۲۰
« بوشهر	« ۶۰	« همدان	« ۲۰
« بیرجند	« ۲۰	« یزد	« ۲۰
« رشت	« ۱۵	« هندوستان	« ۸۰
« شیراز	« ۲۰	« متفرقه ایران	« ۳۰
« طهران	« ۳۰	« اروپا و آمریکا	« ۲۰
	۲۳۷		۲۵۵

جمعاً ۴۹۲ نفر میباشد که قریب پنجاه نسخه ازینها مجانی داده شده و از وجوه آبنونه که آنهم هنوز کاملاً نرسیده قریب چهل لیره خرج پست و چهل لیره هم مالیات داده شده است و در صورتیکه موجب هفتگی استاد حرفریز در ماه ژون سال گذشته هفت شلنگ بوده امسال در يك هفته پنجاه شلنگ میباشد.

از طرف دیگر، نگارنده رساله کوچکی بزبان آلمانی بنام «ارمغان» راجع بادیات تألیف کرده بودم که بیش از چهل صفحه نداشته و بیش از یکم هفته وقت در آن صرف نشده بود. پار سال طبع دوم آن بعمل آمده هزار و دوست نسخه چاپ شد و حالا تمام نسخه‌های آن فروخته شده در صد طبع سیم میباشیم!